

جل اوقاته مستغرقة بالأفادة والدرس وكلما خلا مجلسه عن الملا اشتغل بالذكر الجلى
والأسكان دائم الذكر الخفي وكثيراً ما ينشد من شعره (ورق ١٧٦):

لَا تَحْسِبْنَكَ فِي الْعُقْبَىٰ بِمَنْجَاهٍ وَلَنْتَ تَفْرُقُ بَيْنَ اللَّهِ وَالْأَلاتِ
إِنَّ الْأُولَئِي عَبْدُوا الْأَلَاتِي فَحَسْنَ أَلَهُمْ وَلَا الْأَلَاتِ^٢
وله تصانيف جليلة استفاد منه الأمم و خطب بليةة ملأ منها اقطار العالم ومن
أشعاره الفائقة :

هِيَ الدَّارُ تَرْمِي أَهْلَهَا بِالْبَوَائِقِ
فَمَنْظُورُهَا مَا شِئْتَ حُسْنًا وَبَهْجَةً
إِذَا بَطَشْتَ فَالْبَطْشُ لَيْسَ بِسَكَادِبِ
وَمَنْ عَرَفَ الدُّنْيَا وَوَثَكَ اتَّقِضَائِهَا
وَمَنْ يَدْتَغِي مِنْهَا خَلَاصًا فَمَا لَهُ
تَوْفَى فِي سَنَةِ احْدِي وَعِشْرِينَ وَسَتْمَائَةٍ^١ وَدُفِنَ بِأَعْلَىِ الْمَصْلَىِ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ.

١ - تصحيح قياسي مشكوك ، - ق بدون نقطه قاء ، ب : فعر بهم ، م نيز بهمین صورت ولی بدون
هیچ نقطه ، - وكثيرا ما ترد الفاحشة بمعنى الزنا ويسمى الزنا فاحشة وقال الله تعالى الا ان يأتين
بفاحشة مبينة « (لسان العرب) » .

٢ - اي ولا الالاتي فحسن لهم ، حذفت الصلة بغيره الصلة الأخرى المتقدمة في المصراع الأول
ونظيره :

وَعِنْدَ الَّذِي وَالْأَلَاتِ عَدْنَكَ اَحْنَةٌ
عَلَيْكَ فَلَا يَغْرِكَ كَيدُ الْعَوَانِدِ

ای الذي عادك (معنى الليب في فصل حنف الصلة من الباب الخامس) ، -

٣ - « والتونق [كمجلس] العهد كالبيتاق ، الجمع من الأول مواائق كمجلس وبجالس ومن الثاني
مواائق كميزان وموازين (عيار اللغة) ، ٤ - جنین است این تاریخ وفات در هر سه نسخه
بدون خلاف ، ونیز در شیراز نامه خطی مورخه ٨٣٣ م ٧٧ و چایی م ١٢٧ ، ونیز در بجمل فصیح
خوافی در حوار داشته مین سال و نهضه ، وفات شیخ الائمه والصدیقین القاضی الامام العالم سراج الدین
مکرم بن العلاء وکان افضل زمانه ودفن فی جوار المصلى بشیراز » ، -

٤٣٠ - القاضي صدر الدين ابو مسلم بن علي بن العلامة^١

جمع العلوم الدينية وافتى وسافر^٢ الحجاز مراراً ولقى الشيخ شهاب الدين عمر السهروردی ولبس الخبرة من يده ونشر العلوم بالتدريس وتولى نيابة القضاة وتصدى ل التربية العلماء والصلحاء وكتم المكاره وصبر في بلاء الله، فاجأه^٣ الحمام في ربيع الآخر سنة ثلاثة وستين وستمائة ودفن عند عمه السعيد رحمة الله عليهم.

٤٣٠٥ - مولانا مظہر^٤ الدین ابو علی الحسن^٥ بن محمود الزیدانی^٦

العالم المحقق المتن^٧ المفتی لأحكام الدين^٨ المفسر لکلام رب العالمین

۱ - این شخص بقیرینه صریحه سیاق عبارت مؤلف در آخر ترجمه: « ودفن عند عمه السعيد» مضافاً بقیرینه اتحاد نام جد او با نام پدر صاحب ترجمه قبل برادر زاده صاحب ترجمه بلا فاصله قبل است، -
۲ - رجوع شود پس ۵۰ حاشیه ۷، -

۳ - چنین است در ق (یعنی مرگ او را ناگهان و بنحو مقاجاه فرو گرفت) ، بـم ، فـجاـهـه ،
۴ - چنین است این کلمه یعنی مظہر الدین با ظاهه معجمه در نام این شخص در شیراز نامه هم خطی مورخه ١٢٣٢ ورق ٧٧ ، وهم چاپی ص ١٢٨ ، وهمچنین است نیز صریحه در کشف الظنون در هردوچاپ قدیم وجدید استانبول در عنوان « مصایع الشه » بغوی که یکی از شرایح آن همین صاحب ترجمه حاضر بوده است (چاپ قدیم ج ٢ ص ٤٤٣ ، وچاپ جدید ج ٢ ص ١٦٩٩) ، ولی در خود شد الأزار در هرسه نسخه این کلمه « مظہر الدین » بطاطه مهمله مسطور است و ظاهراً تصحیف باید باشد چه تا آنجا که ما بخاطر داریم در کتب تواریخ و معاجم رجال همچو لقبی یعنی مظہر الدین بطاطه مهمله گویا همیج بنظر نرسیده است (در فارسنامه ناصری ج ٢ ص ٥٠٠ قام یکی از وزراء عضد الدوله دیلمی را « مظہر الدین عبدالله کازرونی » عنوان کرده است و آن غلط فاحش است چه نام وزیر مذکور بتصریح ابوعلی مسکویه در تجارب الأمم ج ٢ ص ٣٦١ - ٣٥٩ و ابن الأئمہ ج ٨ ص ٢١٤ - ٢١٣ هر دو در حوادث سنہ ٣٦٤ « ابوالقاسم مظہر بن عبدالله » بوده است نه مظہر الدین عبدالله که تصحیف قبیح است از صاحب فارسنامه ناصری) ، ولی لقب مظہر الدین با ظاهه معجمه گرچه نادر است لکن مسموع است و بغیر از [بقیه حاشیه ٢ و ٣ و ٤ و ٥ و ٦ در صفحه بعد]

(ورق ۱۷۶ ب) الشارح لأحاديث سيد المرسلين درس الكتب وشرحها
وصنف في كل فن بأكمل بيان وأوضح عبارة وافاد الناس سين مع أنه كان
اكمه، تلمذ لمولانا امام الدين البيضاوي^۱ وكان له فائد يقوده الى حلقة درس
مولانا فطب الدين^۲ فيكثر عليه السؤال ولتصانيفه يمن وبركة تشهد على حسن
نيته واخلاصه توفي في محرم^۳ سنة اثنين وستين وستمائة^۴ ودفن بأعلى
مقابر المصلى رحمة الله عليه.

٣٠٦- الشيخ ابو الفتح النيریزی^۵

المازنی الفقيه المدرس النراہد قدم شیراز فاعتقده الأتابک^۶ وفوض اليه

- بنیه از صفحه قبل
مورد صاحب ترجمة حاضر نام یکی از پسران شیخ سب الدین باخرزی معروف بتصریح بجمل
قصیح خوافی در حوادث سنه ۶۴۶ (نسخه آقای نجفیانی) هظاہر الدین مطهر بوده است،
ودر ص ۱۲۲ از کتاب حاضر نیز بدان اشاره شده است،
۵ - چنین است در هر سه نسخه، ولی در کشف الظنون در موضع مذکور در حاشیه ۲ نام
او حین مسطر است، ۶ - چنین است واضحًا در بزار معجمه و یاه مثناه تھنانیه
وдал مهمله والب ونون وسیس باه نسبت، ونیز چنین است در کشف الظنون در موضع مذکور
در حاشیه ۲ در هر دو چاپ، در شیراز نامه خطی موئیخه ۱۸۳۲ این کلمه بدون نقطه است ولی در
شیراز نامه چاپی ص ۱۲۹ این نسبت «رملانی» چاپ شده است و این بدون شک تصحیف همان کلمه
زیدانی است،
۷ - حرف دوم این کلمه در هر سه نسخه تاء مثناه فوقانیه است نه باه موحّده كما یمکن ان یتوهم .
۸ - متوفی در سنه ۶۷۵، رجوع شود بشماره ۲۱۲ از تراجم ، -
۹ - تقریباً بنحو قطع ویقین مراد صاحب ترجمة شماره ۲۹۹ است ،
۱۰ - کذا بدون ال فی النسخ باضافه المحرّم الى السنة ،
۱۱ - چنین است این تاریخ وفات در هر سه نسخه، ولی در کشف الظنون چاپ جدید استانبول ۲ ،
۱۲ - در تحت عنوان « مصایح السنّه » تاریخ وفات او در سنه ۷۲۷ چاپ شده و ظاهراً باید
غلط باشد بخصوص که در چاپ قدیم اصلاً تاریخ وفات او مذکور نیست ، -
بنیه در صفحه بعد

المدارس فلم يقبلها فبالغ معه حتى قبل مدرسة فدرس فيها سبع كثيرة يقوم الليل
ويعصوم النهار ولم يتناول من أموالهم شيئاً ولم يأكل من أقوات شيراز بل كان
ينقل إليه الخبر من بلده لأفطاره ويقول لست من يترك العلال الموروث ويفطر
بطعم لا يذرى من ابن أخيه وفي أبي شيء صرف، وكان الشيخ أبو الحسن
كردویه^۱ يتردد إليه في كل أسبوع مررة فيجري بينهما اسرار في المعرفة، توفي
في سنة اربع عشرة وستمائة ودفن بأعلى المصلى، وقال الفقيه صائب الدين
حسين بن محمد بن سلمان^۲ في مصنفتهما (ورق ۱۷۷) :

خَلِيلِيْ يَا بَنِ الدَّهْرِ آتَنِيْ أَرَادُكَمَا سَقَى اللَّهُ أَيَّامَ الْحِمَى وَسَقَاهُكَمَا
وَقَدْ كُنْتُ لَا أَرْضَنِيْ يَدُونِ لِقَائِكُمْ فَهَا آنَارَاضِيْ أَشْأَرَى مَنْ رَأَكَمَا
فَدَيْتُكَمَا نَفْسِيْ رِضَا لَا تَكْلُفَا فَطُوبِيْ لِنَفْسِيْ أَنْ تَكُونَ فِدَأَكَمَا

رحمه الله عليه.

پنجه از صفحه قبل

- ۵ - چنین است این نسبت در ق واضحاً بنون ویراء مثناه تختانیه و نیز در شیراز نامه خطی ورق ۷۷ ، ولی در ورق ۷۱ بتاء مثناه فوکانیه و باه موحده هر قوم است ، ب م اصلاً این نسبت را ندارند .
- ۶ - معلوم نیست مراد حکدام اتابک است ولی از ملاحظه تاریخ وفات صاحب ترجمه که در سن ۶۴ بوده است باید بطن غالب مراد اتابک سعد بن ذنگی (۶۲۳ - ۵۹۱) یا باحتمال ضعیف برادر او تکله بن ذنگی (۵۹۱ - ۵۷۱) باشد ،
- ۷ - شماره ۹۱ از تراجم ، ۸ - شماره ۱۲۲ از تراجم ، ۹ - «نفس» را باید منصوب بترع خاکس فرض کرد ای فدیتکما بنفسی چه فدی یعنی هیچ وقت دو مفعول بلا واسطه نمیگیرد بلکه فقط یک مفعول بلا واسطه و یک مفعول بواسطه میگیرد یقال فدیت به مالی و بنفسی قال الله تعالی و فدیناه بدیع عظیم (انسان با اختصار) ،

[ترجمه اخري له بهامش نسخه ق]

هو المولى الشيخ جمال الدين أبو الفتح محمد بن الطاهر^٢ النيريني^٣ كان من تلامذة الحافظ أبي موسى المديني^٤ وروى كتاب لباب التفسير^٥ عن ابن أبي مريم^٦ عن مصنفه^٧، وروى كتاب الموضحة في علل القراءات عن مصنفه الشيخ الأمام فخر الدين أبي عبد الله الشهير بابن أبي مريم^٨، وكان مدرساً للمدرسة اللا لا بكتية^٩ وتقل عنده ولده^{١٠} المولى الأمام فخر الدين احمد انه قال عند وفاته قل للفقهاء عليكم باعتقاد اهل السنة والجماعة هلت له اتأمرنا باعتقد الشیخ الأشعري ام باعتقد السلف الصالحين فأن الشیخ الأشعري كان معترضاً فصار من اهل السنة^{١١} -

۱ - این ترجمه ثانوی فقط در ق موجود است آنهم در هامش در مقابل ترجمه اصلی و بخط الْحَاجِي
غير خط کتاب اصل نسخه ، ۲ - کذا فی الْأُصْلِ بِالْأَلْفِ وَالْأَلْمِ علی خلاف الاستعمال المشهور
لهذه الكلمة علماً ، ۳ - در اصل این نسبت بدون هیچ نقطه مرقوم است ، رجوع شود بعن
۴ - حاشیة ۵ ، ۴ - رجوع شود بعن ۱۴۱ حاشیة ۶ (که بخط در ذیل صفحه در تحت
رقم ۵ چاپ شده است) ، ۵ - تأليف محمود بن حمزه بن نصر کرمانی معروف بتاج القراء
که بعد از ۴۰۰ هجری وفات یافته است ، رجوع شود برای شرح احوال او بمعجم الادباء ۱۴۶: ۷
و طبقات القراء ۲۹۱، ۲۹۲ ، و طبقات النعاة سیوطی ۳۸۷ ، و بعن ۴۰۲ حاشیة ۹ و عن ۴۰۶
س ۴ از کتاب حاضر ، ۶ - نام این کتاب در معجم الادباء و طبقات النعاة بطبق متن حاضر بباب
التفسیر مرقوم است ولی در طبقات القراء و کشف الظنون در باب لام ج ۲ ص ۳۵۰؛ بباب التفاسیر ،
۷ - رجوع شود بشماره ۲۷۸ از تراجم ، ۸ - یعنی تاج القراء مذکور در حاشیة ۹ ،
۹ - کذا فی الْأُصْلِ ، و شاید این کلمه تعریف «الْأَثَابِكَة» باشد ، ۱۰ -
ضایای مجرور «عنه» و «ولده» راجع است به صاحب ترجمه جمال الدین ابوالفتح محمد بن
الطاهر الشیرازی ،

٣٠٧ - الشیخ صفی الدین محمود الخبری^۱

کان عالماً قیهَا عَقْدًا کاملاً ذا احوال شریفة حمیدة ما اطلع احد على اوراده وکوشف في آخر عمره بآحوال الآخرة فبكى كثيراً وما طعم ولا ذاق حتى فارق الدنيا في جمادی الاولى من سنة ثمان^۲ واربعين وستمائة ومدفنه في جوار شیخه ابی الفتح^۳ رحمة الله عليهم.

٣٠٨ - الشیخ زکی الدین الكازرونی^۴

کان زاهداً زکیاً عالماً مرضیاً ذا اخلاق ملکیة وآداب نبویة بلغ مبلغ اهل الولاية ولاحت له اعلام العناية وكان مولانا قطب الدین محمد بن ابی الخیر يعتقد اعتقداً تاماً ويزروه مراراً في كل أسبوع تبجيلاً واحتراماً فاتده في ذلك ذریته وسری^۵ ذلك الاعتقاد إلى افضل عشيرته وروى في سببه انه كان يقرأ سورة الأنعام في بعض الأسحار فلما اتى على ذكر الأنبياء صلوات الله عليهم رفع

۱ - ب نسبت الخبری را ندارد ۲ - الخبری ظاهراً بسکون به موحد است منسوب بخبر که تلفظ مستحدث آن خفر است و آن بلوکی است معروف در فارس در هجدہ فرسخی جنوب شرقی شیراز، رجوع شود بص ۱۱۴ حاشیه ۶ وص ۱۶۸ حاشیه ۷ ، ۸ - ۲ - کلمه «ثمان» را در ق ندارد ولی واو عاطفة بعد از آن موجود است ، ۳ - «ابی الفتح فقط» در ق موجود است و مراد از آن بدون شبیه صاحب ترجمه بالافصله قبل است ، ۴ - چنین است این کلمه در ق یعنی منسوب بکازرون معروف، وهمچنین است در ترجمه فارسی کتاب من ۱۵۳، ولی درب، «الكارزی»، بکاف والف و تقدیم راه، مهمله بر زاده معجم و بیان نسبت (کارزی بقول یاقوت در معجم البلدان در هنوان «کارزین» بتقدیم مهمله بر معجمة یکی از صور تسبیت بهمین کلمه یعنی بکارزین است، وکارزین بلوک معروفی است در فارس وقصبه آن بلوک نیز که بهمین اسم موسوم است مسقط الرأس فیروز آبادی صاحب قاموس است بتصریح خود او در ماده ک رز، رجوع شود نیز بکتاب حاضر ص ۱۰۰ ح و ۲۱۵ ح) ۰ - م ، «الكارزی» بهمان املای ب ولی براء مهمله در آخر بجای زاده معجمه ، ۶ - شماره ۲۹۹ از تراجم کتاب حاضر ، ۷ - کذا فی ق ، ب م ، سار ،

يديه وقال يارب بحق هؤلاء الذين ذكرتهم في كتابك (ورق ١٧٧ ب) وامر حبيبك محمدًا باتباع هداهم وطريقهم^١ ادنى ولئن من اولياتك فلما نام قيل له في منامه اذهب الآن الى الجامع العتيق فاصعد منظر يحيى^٢ فاًن فيه احداً من اولياء الله فانتبه وذهب سريعاً الى المسجد وصعد المنظر فإذا الشيخ ذكي الدين قبيل يده وفرح بما وجده فجعل يتردد اليه ويجلس متواضعاً بين يديه ومدحه مرتّة بقصيدة مائة^٣ بيت فأنشدها عليه قائماً ثم أحضر قوطاً فيه مائة دينار فوضعها عنده وقال هذه جائزة القصيدة ثم دعاه الى بيته فأركبه ومشى في ركابه واقفاه الموالى، وكان مولانا السعيد مجده الدين^٤ يزوره ويستقره وقد مدحه ايضاً بأبيات، وكان له اطعام عام وانعام تام ان نزل عليه ضيف واحد احضر طعام جماعة وان نزل عليه مائة رجل جاء بطعمان ثلاثة واكثر حتى ان الحكام يتغيرون في شأنه انه من اين ينفق وكان صاحب كرامات شائعة في الألسنة ومن جملة اشعاره :

در راه خدا جان ده و فریاد مکن
ورجان ندهی طریقه بنیاد مکن

پادرره دین همچو زکی ره رو باش
یاخاhe درین محله آباد مکن

دفن فی بعض حظائر الموالی فی سنه . . . وسبعمائة^٥ (ورق ١٧٨).

١ - بـ م بجای این سه کلمه : باتباعهم ، ٢ - کذا فی النسخ الثالث ، ٣ - بـ م : من مائة ، ٤ - ظاهراً بقرينة نعت : السعيد ، يعني مرحوم باصطلاح امرؤ ذه مراد قاضی مجده الدين اسماعیل دوم صاحب ترجمة ٢٩٣ است نه قاضی مجده الدين اسماعیل اول صاحب ترجمة ٢٩١ (رجوع شود بعض ٣٨٨ حاشیة ٢) ، ٥ - چای آحاد و عشرات در هرسه نسخه سفید است .

٣٠٩ - مولانا شمس الدین محمد الاملی^۱

من جهابذة العلماء واساتذة الفضلاء كان جامعاً لأقسام النقليات والعقليات
قدم شيراز في عهد سلطنة الشيخ أبي اسحق فتلقى قدومه بأوفر احترام ورتب
اموره بأبلغ اهتمام وجعله مدرساً في مدرسة أبيه واحتف به كل فاضل نبيه وكان
قبل ذلك مدرساً في المدرسة الغازانية بتبريز وله مصنفات كثيرة متقدمة وشرحها
ومن جملتها كتاب *نفائس الفنون* و *عرائس العيون*^٢ جمع فيها من كل فن من الفروع
والأصول والمقول والمعقول رسالة شاملة لمقاصده حاوية لأصوله وقواعده
وقد نلت شرف مجالسته ومحاجنته مراتاً كثيرة وكان مفتخرًا بموالاته أهل بيته
رسول الله صلى الله عليه وسلم معاذياً لمن عادهم ومن اشعاره المتكلفة^٣ :

إِلَيْكُمْ أُرْجِي بِالْتَّعْنِي مُدَارِي
 إِلَيْكُمْ آرَى الْجُهَانَ آرْبَابَ تَرْوَةٍ
 وَلَمْ آرَ فِي الْأَفَاقِ غَيْرِي بِفَائِقٍ

۱ - چنین است عنوان در م، ق : مولانا شمس الدین الاملى، ب : مولانا شمس الدین محمد الالهی،

۲ - چنین است در هر سه نسخه یعنی «عرايس العيون»، «با و او عاطفه» و لی در کشف الطنون و خود همچنان چاپی نقاشی الفنون که در سنه ۱۳۰۹ قمری و باز بحدّ دا در ۱۳۱۷ قمری در طهران چاپ شده، «فی عرايس العيون» دارد (با فی بحای واو) ، -

۳- این آیات باشش بسته دیگر بقیه آن که مجموعاً بازده بسته شود در مقدمه نوایس الفنون س ۴ از چاپ طهران مذکور است، ۴- کذا فی النسخ، و واضح است که باه در این کلمه بکلی بی مورد است و بایستی «من حائل» گفته باشد تا تمییز «کم» باشد، ۵- کذا فی النسخ، باز باه اینجا بکلی بی مورد است ولا بد باید فرض کرد که زائد است در معمول تانی از قبیل «تسقی الغیجع بیارد بسام» (رجوع شود به معنی اللیب در باه زائده)، ۶- توجیه باه «بعائل» بهینه مثل توجه باه بفاتق، است در مصراج اول، و عائل به معنی فقیر و محتاج است: والعائل المفتقر و عال الرجل بیمل من باب ضرب المفتقر فهو عائل» (اقرب الاموال)،

وَكَمْ مِنْ رِسَالَاتٍ رَقَمْتُ بِوْشِيهَا^١
 وَلَمْ أَنْتَفِعْ يَوْمًا بِتَلْكَ الرِّسَائِلِ
 آرَانِي فِي حِرْمَانٍ مَا كُنْتُ أَرْتَحِي
 آوَاخْرَ عُمْرِي مُلْجِهَا^٢ بِالْأَوَّلِ
 فَوَا أَسْفَا مِنْ طَيِّبِ عُمْرٍ صَرَفْتُهُ
 بِجَمْعِ الْمَعَالِيِّ وَأَكْتِسَابِ الْفَضَائِلِ
 فَهَا آنَا مَسْؤُلٌ لَذِي كُلَّ مُشَكِّلٍ
 وَلَازِلْتُ مِنْ اشْكَالِ عُدْمِيِّ سَائِلٍ^٣
 (ورق ١٧٨ ب) توفي في سنة . . . وخمسين وسبعمائة^٤ ودفن بعض تلك الحظائر
 رحمة الله عليهم.

٣١٠ - مولانا شرف الدين ايوب^٥

كان قاضياً عالماً فاضلاً فقيهاً حنفي المذهب ولاه السلطان مبارز الدين
 محمد^٦ وغيره شرعيات المسلمين قضى بالنيابة سنين ودرس في الفزارية^٧ وغيرها
 مدة عديدة فنشر العلم وترجواه الكلم وراعى حقوق العباد ورتب زاد سفر المعاد
 توفي في سنة . . . وستين وسبعمائة^٨ ودفن^٩ في المقابر الجنوبيه^٩، ومما استفادت
 من بركاته:

-
- ١ - باز باه «بوشهها» زائد است شنوداً در مفعول به مثل لا يقرآن بالسور ، -
 - ٢ - بكسير حاء بصيغة اسم فاعل و « اوآخر عمرى » مفعول آنست که مقدم بعامل خود است ،
 - ٣ - باز باه زائد شنوداً ، - و چنانکه ملاحظه میشود این شخص اصرار شخصوصی داشته در ایراد باه زائد در غير موارد بجاز (بضم ميم) ، - ٤ - چنین است در ق يعني جای آحاد یا پاس است و قبل از « خمسین » واو عاطفه ایست ، ب م : في سنة خمسين و سبعمائة (بدون یا پاس و بدون واو عاطفه) ، - ٥ - کذا في ب واضحآ ، ب م : « اول » بجای ايوب (کذا - ؟) ،
 - ٦ - « محمد » فقط در ق موجود است ، - مقصود امير مبارز الدين محمد بن شرف الدين مظفر مؤسس سلسله آل مظفر است از ملوك فارس (سنة ٧١٨ - ٧٠٩ يا ٧٦٠) ، -
 - ٧ - يعني مدرسة فزارية شيراز ، رجوع شود بص ٣٦٠ حاشية ه ، ٨ - کذا في ق يعني جای آحاد آن یا پاس است باواو عاطفه قبل از عشرات ، ب م : في سنة ستين و سبعمائة (بدون یا پاس و بدون واو عاطفه) ، ٩ - ب م : بعض تلك العظائر ،

إِذَا السِّرُورُ الْأَعْلَانُ فِي الْمُؤْمِنِ اسْتَوَىٰ^١ قَدْ عَزَّ فِي الدَّارَيْنِ وَاسْتَوْجَبَ الشَّنَاءُ
وَإِنْ خَالَفَ الْأَعْلَانُ سِرًا فَمَا لَهُ عَلَىٰ سَعْيِهِ فَضْلٌ سَوَىٰ الْكَدْرِ وَالْعَنَاءُ
كَمَا نَحَالَصُ الدِّينَارِ فِي السُّوقِ تَافِقٌ وَمَقْشُوشَهُ الْمَرْدُودُ لَا يَقْتَضِي الْمُنْتَهَىٰ^٢
رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِمْ .

٤١١ - مولانا عماد الدين محمود^٣ القرزويني

العالم الخاشع الكامل المتواضع قد لقي علماء الجهابذة^٤ ولازم كبار الأساتذة
وأخذ أصناف العلوم وجمع أشتات الفنون ذا حظٍ تامٍ من العبادات والطاعات
وأورد كثيرة في سائر الأوقات وله خط حسن رائق لا تمحوه يد الأدوار عن
صحائف الليل والنهر ومما نطق بيده (ورق ١٧٩):

نَسِيمَ الصَّبَابِ إِنْ زُرْتِ أَرْضَ أَحِبْتِي بِسْقَطِ اللَّوَىٰ حُوشِبَتْ طُرُقَ الْمَهَالِكِ
يَعْيَثُ قُلُوبُ الْعَاشِقِينَ تَرَاهِمَتْ فَضَاقَتْ عَلَىٰ الْغَادِيرَ نَهَجَ الْمَسَالِكِ

١ - المقام يقتضى : استويا ، ٢ - كنا في ق (٤) ، بـ م : المنا ، - تعير كنك ركبك نا
منهومي است ، ٣ - ق جای « محمود » را سفید گذازده است ، ٤ - كدا في النسخ ،
والصواب : جهابذة العلماء او العلماء الجهابذة ، ٥ - صبا بمعنى باد معروف مؤنث است
(معيط المعيط واقرب الموارد) ، و نسيم » کسب تأثیت از مضاف اليه نموده وباين جهت است
که ضمایر خطاب بدآن را در زرت و حوشبت وهنالک و فاطلبه همه را مؤنث آورده است چنانکه
شهر دیگر نیز در آین ایيات :

نسيم الصباب يغلصُ إلَيْ نسيمها على كيد لم يبقَ إلَى صبيتها	ایما جیلی تھملن بالله خلبنا اجد بردها او تشف منی صباية
ضمایر غایب راجع بدآن را در نسيمها و بردها و تشف همه را مؤنث آورده است ،	
٦ - نهج بفتح نون وسکون هاء بمعنى راه روشن وکشاده است و تمايز در آینجا فعل مسند بازرا يعنى ضاقت را بتوجه معنی « طریق » که هم مؤنث است عمال مبتدود وهم مذکر مؤنث آورده است ،	

عَلَى شَاطِئِ الْوَادِيِّ لِمُذْمُرَجِ اللَّوَىِ أَضْعَثْتُ فُؤَادِيِّ فَاطِلِبِيِّ هُنَالِكِ
توفي في سنة خمس وثمانين وسبعمائة^١ ودفن بطرف المصلى رحمة الله عليهم.

٣١٢ - الشيخ قطب الدين محمد بن عبد الله بن محمد الفسیر جانی الایجی^٢

العالم العارف الكثير الخير الدائم الذكر ذو القلب السليم والطريق المستقيم
والصدر الواسع والبدن الخاشع كان محبّاً للفقراء محبياً في الصالحة له اعتقاد عظيم
في شأن المتصرفه ورغبة تامة في مجالسة اهل المعرفة لم يتجاوز عن اقوال الفقهاء
المجتهدين ولم يتعد عنها بأقوال الطاهريه المترهدين ^{تم} لم يدع في البحث زمام
التمالک و التحمل ولم يثبت تعلید الشافعی بالتمالک والتحليل^٣ و كان طریقته

١ - پنجین است این تاریخ وفات در هرسه نسخه بدون اختلاف.

٢ - پنجین است عنوان درق، م، الشیخ قطب الدین محمد الفسیر جانی الایجی، ب، الشیخ قطب
الدین محمد الفسیر جانی الایجی، - نسبت الفسیر جانی در کمال وضوح در هر دو نسخه ق م بهمن املاء
که ما چاپ کردیم مرقوم است یعنی بغا و سین مهمله و بیان متنها تهمتیه و راء مهمله و جیم والف
ونون و سیس یاه نسبت، واژ نسبت ایجی، که بلا فاصله بعد از فسیر جانی، در عنوان متن ذکر شده
واز سیاق حکایت آنی الذکر که در حاشیه ۱ ص ۵۰ بناقل از ترجمه فارسی کتاب حاضر بقلم پسر
مؤلف در شرح احوال صاحب ترجمه ذکر خواهیم کرد میتوان استنباط نمود که فسیر جانی بطن^{تم}
بسیار قوی بلکه تقریباً بتحقیق قطعی ویقین ناحیه یاقصبه بوده است از توابع ایج، دایج یا ایگ که در
قرون وسطی شهر معروفی بوده است از بلوک امروزی اصطلاح بانات فارس و مدت پنجین قرن پایی تخت
ملوک شبانکاره بوده است و اکنون نیز باقی است و قریه ایست واقع بمسافت چهار فرسخ در جنوب
شرقی قصبه اصطلاح بانات، و قصبه اصطلاح بانات واقع است در بیست و هشت فرسخی جنوب شرقی شیراز
(فارستانمه ناصری ج ۲ ص ۱۷۵، ۱۷۸، ۲۲۴)، - در فارستانمه ابن البلاخي و انساب سمعانی
و معجم البلدان یاقوت و نزهة القلوب حمد الله مستوفی و شیراز نامه و تاریخ آل مظفر از محمود گیتی و
فارستانمه ناصری و آثار عجم و کتب و نقشه های جغرافیای جدید و اسمی دهات کشور، طبع اداره
کل آمار و بیت احوال سنه ۱۳۲۳ شمسی و فهرست اسمی نقشه های ارکان حرب ایران طبع
وزارت جنگ سنه ۱۳۲۱ شمسی اصلاح وابدا ذکری از فسیر جان بنظر فرسید و تقریباً قطعی است
که دیگر امروز موضعی یا ناحیه باین اسم در خاک فارس وجود ندارد، -

٣ - از ستاره تا اینجا در ق موجود نیست، - و نمالک و تحليل دو مصدر جعلی است بمعنی مالکی
بنده در صفحه بعد

السکوت و ملازمة الیوت و ذکر الحی الی لا یموت قد حجج مراراً بیت الله
الحرام و سافر بحسن النیة الى بعض بلاد الشام و نسخ الكتب الشامية للعلماء
المتأخرین فأتی بها و نشرها بین المسلمين^۱، وله رسالات فی مهمات الدین
و ضروریات الشرع المتن^۲ کتبها حسبه لله تعالیٰ، وسمعت بعض الصالحین من
من شیراز و کان رفیقه فی سفر الحجاز ان الشیخ غسل خمیصه^۳ له بماء زرم
تبرّکاً فألقاها علی بعض الجدران فجاءه بعض المتلصصه (ورق ۱۷۹ ب) فمدّها من
وراء الجدار لیدھب بها فشققت عليه فجعل الشیخ يرفعها بعضاً^۴ ويدليها اليه حتی
ذهب بها و قال ان اموانا و اروا حنا كلّنا فی سبیل الله، اراح^۵ فی شهر شعبان سنة
خمس و ثمانين و سبعمائة^۶ و ممّا کتب لی بخطه الشریف وهو لالأمام الباقعی :

پدیده از صفحه قبل

- شدن و حنبلی شدن که دو مذهب مشهور از مذاهب اربعة اهل سنت است ،
- ۱ - یک نسخه خطی از کتاب **قواعد الشریعه** تأليف عز الدين عبدالعزيز بن عبد السلام سلمی شافعی متوفی درسته ۶۶۰ از فقهاء معروف شام (رجوع شود بسیکیج ۵ ص ۸۰ - ۱۰۲) بخط همین صاحب ترجمه متن حاضر در کتابخانه موزه بریطانیه بعلامت «شرقی ۳۰۹۶» موجود است که تاریخ کتابت آن ۲۵ ربیع سنه ۷۵۶ است و عین امضای کاتب در آخر آن از قرار ذیل است : «محمد بن عبد الله بن محمد بن عبد الله الفسیور حافی» کلمه اخیر بحاء مهممه مکتوب است ولی واضح است که حذف نقطه جیم از باب مساهله کاتب است (رجوع شود بدیل فهرست نسخ عربی کتابخانه مزبور ص ۱۵۱ - ۱۵۲ تمره ۴ ۲۳۴) ،
 - ۲ - در هرسه نسخه حرف سوّم تاء مشتقة فوقانیه است نه باء موحّده کما یمکن ان بتوهم ،
 - ۳ - خمیصه کسفیه کلیم سباء مربع هردو سرعالم خمائص جمع (متهمی الأرب) ، والخمیصه کسae اسود مربع له علمان فان لم یکن معلماً فليس بخمیصه (لسان العرب) ،
 - ۴ - ق ، بعضاً (یقصد معجمه) ،
 - ۵ - اراح الرجل مات کائن استراح (لسان العرب) ،
 - ۶ - چنین است تاریخ وفات صاحب ترجمه در هرسه نسخه ،
- ابن حجر در دررالکامنة ج ۲ ص ۴۸۲ شرح احوال دو نفر از علماء فارس را یکنی پس از دیگری ذکر کرده که هردو موسوم بوده اند بمحمد بن عبد الله ولی لقب یکنی نورالدین بوده است و لقب دیگری فطیب الدین و از سباق عبارت او و از صریح عبارت ترجمه فارسی کتاب حاضر بقلم پسر یکنی در صفحه بعد

إِذَا أَكْرَمَ الْبَرِّ حُنْ عَبْدًا بِعِزِّهِ
فَلَنْ يَقْدِرَ الْمَخْلُوقُ يَوْمًا يَسِيْدُهُ
وَمَنْ كَانَ مَوْلَاهُ الْمُنْزِيزُ أَهَانَهُ
فَلَا أَحَدٌ بِالْعِزِّ يَوْمًا يُعِدَنَهُ
رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ^۱

[بقیه اوصفه قبل]

مؤلف عیسی بن جند که در حاشیه ۶ از ص ۴۰۸ نقل خواهد شد واضح میشود که این دو شخص با هم برادر بوده اند و آنکه لقبش قطب الدین بوده قطعاً همین صاحب ترجمه مانعن فیه است، و ما تکمیلاً لالفائدة عین عبارت آن دو ترجمه احوال را ذیلاً ذکر میکنیم: محمد بن عبد الله بن محمد بن عبد الله الحسینی المکرانی الایلی [نسخه بدل، الا یکی = الایجی] سمع من علی بن مبارکشاه بشیراز و اجاز للجنید البیانی ذکره ابن الجزری فی مشیخة الجنید و کان لقبه نور الدین و قال مات فی شعبان سنه ۷۹۶ - محمد بن عبد الله قطب الدین هو اکبر من الذى قبله ذکره ابن الجزری ايضاً و قال مات سنه ۷۸۶ انتجه ، و چنانکه ملاحظه میشود تاریخ وفات این قطب الدین محمد بن عبد الله که همان صاحب ترجمه متن حاضر است بنقل ابن حجر از ابن الجزری صاحب طبقات القراء (که سالهای در شیراز اقام در اینجا نیز در سال ۸۲۳ وفات یافته و همانجا مدفون شده است) در سنه ۷۸۶ بوده است یعنی فقط یک سال با تاریخ وفات مذکور در شد الأزار که سنه ۷۸۵ باشد تفاوت دارد ، در فارسنامه ناصری ج ۲ ص ۲۲۴ نیز ترجمه مختصری از احوال صاحب ترجمه در تحت عنوان شیخ قطب الدین محمد ایجی بنقل از مزارات شیراز یعنی ترجمه فارسی کتاب حاضر بقلم پسر مؤلف عیسی بن جند ذکر کردہ است۔

۱ - در ترجمه کتاب حاضر بفارسی بقلم پسر مؤلف ص ۱۵۵ در آخر شرح احوال صاحب ترجمه متن یعنی قطب الدین محمد فسیرجانی حکایت ذیل را که در هیچیک از نسخ سه کتابه متن عربی شد الأزار که در تصریف ماست موجود نیست علاوه دارد که تکمیلاً لالفائدة ذیلاً بعض عبارت نقل میکنیم: «مسافری حکایت کرد که در راهی میرفتم بطرف ایج و در راه از جهت فضاء حاجت بنشتیم و با من کیسه آفجه بود بنها دموجون برخاستم فراموش کرده و بر فرم فریب دو فرسخ ، بعداز آن در وقت نماز در ایج را یاد آمد که کیسه آفجه در فلان موضع دها کردم پس خواستم که نماز را قطع کنم و بطلب کیسه رو در این فکر بوده ناگاه دیدمشخصی ظاهر شد و آن کیسه را بمن داد و گفت بگیر کیسه خود را و نماز را قطع ممکن ، بعداز جند روز که بدله قیرجان [= فسیرجان] رسیدم [همان] شخص را دیدم بر سیده که این مرد کیست گفتند شیخ قطب الدین محمد است ، در حال شیخ فرمود آنچه دیدی ضمیر ممکن انتجه ، و از سیاق این حکایت نیز آنچه بالفقر احة معنوم میشود که قریب یا قصبة فسیرجان بدون هیچ شبیه از توابع ایج بوده است و کسی که بآن فریبه میخواسته برود بایستی زانها بازیج بکمرد و سس از آنجا بطرف فسیرجان حرکت کند ،

٣٤- السلطان جلال الدين أبو الفوارس شاه شجاع بن

محمد بن المظفر بن منصور^١

كان سلطاناً عالماً فاضلاً كاماً صادق النبأ طاهر العقيدة سنى المذهب
معترفاً بالجرائم متعرجاً عن العائم^٢ مفوضاً أمره إلى الله المتعال متوكلاً عليه في
جميع الأحوال ملك بلاد فارس وكرمان وأصفهان والأهواز والجبال والسهول
وأقاد له ملوك الأطراف ودخل بلاد آذربیجان^٣ فأخذها عنوة ووضع فيها
السرير ونال في سعة الملك وبسطة الاقتدار واحتشد الجنود وامتداد الحكم ونفاد
الأمر مالم يدركه أحد من سلاطين عهده ملك نيفاً وعشرين^٤ سنة وربى العلماء
احسن تربية واعتنى بشأنهم كلّ عنابة فعم في عهده المدارس وغمر بفضله المجالس
فأحيا^٥ معالم العربية أحياء جسيماً ونال الكتب الأدبية في زمانه رونقاً عظيماً
(ورق ١٨٠) وكان يحضر مجالس العلماء بلا تجشم ويقضى حوائج القراء بلا تبرم
لم يخل مجلسه قط عن عالم ادب وفاضل اريب^٦ ليلاً ونهاراً وسفراً وحضرماً^٧
ولم انسر رواه طلعته وبهاه جماله وأبهته وحسن تلقته واصفائه الى اثناء التذكير

- ١ - «بن منصور» فقط درق موجود است، ٢ - از ستاره تا اینجا در ب موجود نیست،
- ٣ - ب م : آذربایجان، ٤ - کذا فی ب م وهو الصواب لا غير، ق ، تسعة وعشرين، وain تاریخ غلط فاحش است هم لنظرًا که باستی ، تسعا ، بگوید بجای ، تسعة ، و هم تاریخاً چه جلوس شاه شجاع با خلاف اقوال یا در شوال ٢٦٠ بوده است یا در شوال ٢٥٩ ، و وفات او باتفاق مورخین ایران در شعبان ٢٨٦ روی داده بوده و بقول ابن حجر در درر الکامنة وصاحب شندرات الذهب در سنة ٢٨٧ ، پس مدت سلطنت او یا بیست و پنج سال و قریب ده ماه رایست و شش سال و همان کسر یا على الأکثر بیست و هفت سال و همان کسر خواهد بود وبهیج قولی و بهیج حسابی ممکن نیست بیست و نه سال باشد، ٥ - تصمیع فیاسی رسم الخطی ، در هرمه نسخه : فاحیی ، ٦ - رجوع شود بص ٣٢٥ حاشیة ، ٧ - کذا فی ق و هامش م ، ب و متن م ، جساماً ، ٨ - این جهار کلمه فقط درق موجود است ،

ومذاكراً^١ ما يجوى من لطائف البيان ونكات التفسير وانعاماته المتواترة التي [كانت] تأتينى بلا كلفة طلب واحساناته المتظاهرة التي [كانت] تنتابنى بلا نصب^٢ وتعب^٣، وللعلماء كتب كثيرة في اقسام العلوم قد وشعواها باسمه العالى فأخذوا عليها الجوائز والخلع الفاخرة على التوالى، وله سؤالات موجّهة وآيرادات مسلمة واجوبة شافية وادلة قوية كافية وآثار خيراته تكون باقية إلى اقضاء الدهور^(٤) وأنوار كرامته لا تنطفى بمرور الأعوام والشهور^(٥)، وله رسالة عربية بلية في فضيلة العلم وشرف العلماء قد شرحتها الأفضل والأذكياء، كوشف بموته قبل ذلك بأيام فأخذ يجهز نفسه عن محض الاستسلام ووصى بوصاياه جامعة وسلم لقضاء الله تعالى في تلك الواقعة وامران يدفن في جوار الشيخ قطب الدين محمد تبر^(٦) كما بصحبته وتصديقاً لوعده بمصاحبه فدفن هناك^(٧) في شعبان

١ - بـ م ، ملاحظة . ٢ - بـ م ، بلا مشقة ، ٣ - ازستاره تا اینجا در ق موجود نیست ،
 ٤ - این رساله که بسیار خنث و فقط قریب به صفحه است در « تاریخ عصر حافظ » تألیف آقای دکتر قاسم غنی ص ٣٦٩ - ٣٤٦ از روی جنگی قدیمی متعلق با آقای حاج سید ناصر الله تقوی مدحنه چاپ شده است ، ٥ - یعنی شیخ قطب الدین محمد فسیر جانی صاحب ترجمه مذکور بلا فاصله قبل ، - این عبارت مؤلف یعنی «واهر[السلطان شاه شجاع] ان یدفن فى جوار الشیخ قطب الدین تبر کما بصحبته وتصدیقاً لوعده بمصاحبه فدفن هناك» بسازمه است زیراً که مؤلف کتاب حاضر که با شاه شجاع معاصر بوده و بتصریح خود او پادشاه مژبور بیای وعظ او حاضر بیشه و انعامات متواتره و عطا بیای متکثره او همواره بدون طلب و تقاضائی از مؤلف بدومیر سیده و بنابرین وی بالطبع بخوبی از احوال شاه شجاع مستحضر بوده است تصریح کرده که شاه شجاع وصیت کرده بود که اورا بعض تبر^(۸) در جنب مزار شیخ قطب الدین محمد فسیر جانی [در گورستان مصلی میانه شمال وشرق شیراز] دفن نمایند و در جهات خود نیز بشیخ مژبور وعده داده بود که پس از مرگ نیز در مصاحبه وی بر سر خواهد برد ، وهمچنین محمود گیتی که خود و پدران او اباً عن جد^(۹) از خدام آل مظفر بوده اند در تاریخ آل مظفر ص ٧٣٣ تصریح کرده که « شاه شجاع چون ازین وصایا پیرداخت روز یکشنبه ۲۲ شعبان سنه ٧٨٦ بهیه در منحه بعد

سنه ست و همانين و سبعماهه ، ومن ديوانه المنظوم المشتمل على العربيات الغراء
اللطيفة والفارسيات الزهاء الطريقة^۱ هذان البيتان وقد اصر بكتابتهما على باب
رباطه الذي بناه لنفسه بهفة الشريفة :

**باب الصفا بيت آلم به الصفا
لمن هو أصفى في الوداد من القطر**

پهنه از صفحه قبل

رحلت کرد و بموجب وصیت در پایی کوه چل مقام شیر از مدفون شد»، وهمچنین
صاحب جامع التواریخ حسنی که در ۸۰۵ تألیف شده گوید (ص ۳۲۱ از تاریخ عصر حافظ) :
[شاه شجاع] پس از فرات از وصیتهادر ۲۲ شعبان ۷۸۶ رحلت کرد و همان شب به وجہ
وصیت او را در پایی کوه چهل مقام دفن کردند^۲، پس چنانکه ملاحظه میشود این
سه مورخ که دونفر از آنها معاصر با شاه شجاع واز استگان او بوده‌اند و سومی بسیار قریب‌النصر
با او بوده هر سه صریحاً و اضحاً گفته‌اند که شاه شجاع را بموجب وصیت خود او در حوالی شیراز
دفن کردند، و اصلاً وابداً اشاره و ایمانی باشند که او وصیت کرده بوده که جسد او را بعد از نقل
کنند و در آنجا دفن نمایند نکرده‌اند، پس بنابرین آنچه حافظ ابرو برای او لین بار ذکر کرده
و سیس بتبع او صاحب روضة الصفا و حبیب السیر نیز اشاره بدان کرده‌اند که شاه شجاع وصیت
کرده بود که جسد او را بعد از انتقال دهنده ظاهرآ باید بی اساس باشد و شاید افسانه بوده
که جانشینان آن مظفر در فارس یعنی اولاد و احفاد امیر تیمور مخدومین حافظ ابرو برای منصرف
کردن مردم شیراز از زیارت قبر پادشاه محبوب خود و مشکوك ساختن مدفن فعلی او منتشر
کرده بوده‌اند ، -

۶ - در ترجمه فارسی کتاب حاضر بقلم پسر مؤلف در آخر شرح احوال شیخ قطب الدین محمد^۳
فسیر جانی صاحب ترجمه بلا فاصله قبل عبارت غریب ذیل را علاوه‌دارد (ص ۱۰۶) ، و اینکه شیخ
نورالدین ایجی برادر شیخ قطب الدین مانع بود که شاه شجاع را در پهلوی برادرش دفن
کنند در حاشیه کتاب نوشته بود واز اصل کتاب نیست و عمارت آنجا را زین العابدین بعد از وفات
وی کرد انتهی ، واز عبارت مذکور دو مطلب استنباط میشود : یکی آنکه شیخ نورالدین
محمد ایجی که شرح حال مختصری از او در ص ۴۵، حاشیه ۶ از دررالکامنة نقل کردیم
بعد از وفات شاه شجاع مانع شده بود که پادشاه مزبور را در جنب برادرش شیخ قطب الدین محمد
مذکور دفن نمایند ولی بعدها یا بر رضایت او یا شاید بدون رضایت او بر حسب وصیت شاه شجاع
چنانکه گذشت او را در جنب شیخ قطب الدین دفن کرده‌اند ، دیگر آنکه سلطان زین العابدین
ابن شاه شجاع پس از وفات پدر و دفن وی در جنب مزار شیخ قطب الدین محمد عمارتی
بر سر قبر شاه شجاع بنا نهاده بوده که چون قبر وی ملاصق قبر شیخ قطب الدین بوده بالطبع
عمارت مزبور بر سر هردو مرقد ساخته شده بوده است ،

۱ - ب م ، الطريقة (خطاء معجمة) .

يُبَوِّدُهُ الْأَعْذَارُ لِلْمُلْكِ وَالْعَدَى
وَلَيْسَ يَصْبُرُ مَنْ قَمْسَكَ بِالْعَذْرِ
رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ .

٣١٤ - هولانا بهاء الدين عبدالصمد بن عثمان البحر ابادي

الاسفر ایلدنی^۱

من عَصَباتٍ^۲ الشَّيْخُ الْأَجْلُ سَعْدُ الدِّينِ مُحَمَّدُ الْحُمُويُّ^۳ كَانَ أَحَدُ الْعُلَمَاءِ

۱ - چنین است عنوان درق ، ب م : مولانا بهاء الدين عبدالصمد البحر آبادی ، برای بعر آباد که صاحب ترجمه و کلیه خاندان آل حمویه منسوب بدانجا هستند رجوع شود پس ۴۲۱ حاشیه ۷ ، ۲ - عَصَبةٌ مَعْرُوكَةٌ يَسْرَانْ وَخَوْيَشَانْ قَرِيَتَهُ از جانب پدر (متنهی الأرب) ، و مقصود اینجا ظاهراً مطلق اعقاب و احفاد ذکور است ، ۳ - یعنی شیخ سعد الدین محمد بن المؤید بن ابی بکر عبد الله بن ابی الحسن علیّی بن محمد بن حمویه الجوینی معروف بحمویی بیانه مهمه مفتوحه و میم مشدّده مضمونه و واو ساکنه و یا ه مثلاً تختاییه مکسوره و سیس یا ه نسبت منسوب است بجهه اعلانی ایشان حمویه بشدید میم بروزن شبویه ، پسران حمویه ابوعبد الله محمد بن حمویه جوینی از کبار مشایخ طریقت بوده و در سنّه پانصد و سی درنیشاپور وفات یافت و در بعر آباد جوین مدفون شد (منتظم ابن الجوزی و ابن الأثير هردو درحوادث همین سال) ، و شیخ سعد الدین صاحب ترجمه از اشهر مشاهیر صوفیه عصر خود و از اجله اصحاب شیخ نجم الدین کبری بوده است و در سال شتصد و پنجاه برداشت مشهور یا ۶۴۹ ، یا ۶۵۱ ، یا ۶۶۵ وفات یافت و قبر وی نیز در بعر آباد جوین است ، این شیخ سعد الدین پدر شیخ صدر الدین ابوالمجامع ابراهیم است که غازان خان پسر ارغون بن ابااقاین هولاکوبن تویی بن چنگیز خان در سنّه ۶۹۴ با قریب صد هزار نفر مغول بدست وی اسلام آوردند و بجملی از احوال او در ص ۳۲۱ حاشیه ۷ مذکور شد (برای مزید اطلاع از ترجمه احوال شیخ سعد الدین حمویی رجوع شود بماخذ ذیل ، تاریخ گزیده ۷۹۰-۷۹۱ ، نزهه القلوب ۱۵۰ ، ۱۷۴ ، یافعی ۴ ، ۱۲۱ ، بجمل فصیح خوافی درحوادث سنّه ۶۴۹ ، نفحات الانس ۴۹۲ - ۴۹۴ ، تذکرة دولتشاه سرفندی ۲۲۲ ، هفت اقلیم در ذیل «جوین» ، مجالس المؤمنین ۲۷۴ - ۲۷۵ ، سفينة الأولياء ۱۰۵ ، شدرات الذهب ۵ ، ۲۵۱-۲۵۲ ، روضات الجنات استطراداً در او اخر ترجمه پرسش شیخ صدر الدین ابراهیم سابق الذکر ۱ ، ریاض العارفین ۸۲ ، مجمع الفصحاء ۱ ، ۲۴۴ ، طرائق العقاویق ۲ ، ۱۵۲-۱۵۳ ، مقدمة جلد اول جهانگشای جوینی از راقم این مخطوط محمد بن عبدالوهاب قزوینی ص سج) ،

الراسخين الجامعين بين علمي المعاش والمعاد الفائزين بقدحِ الرَّفِيف والمعلَّى من العلم والسداد صاحبته سين في حلقة درس الأُساتذة الفحول تتسم من رياض المضائق نسائم اللطف والنبل ونشيم بروق الآمال من وراء اطواب^١ الاتزواء والغمول وكان مُجدهاً في ضبط قواعد العلوم سالكًا سبيل البر والأحسان ملاطفاً مع سائر الأحباب والأخوان يتكلّم بما يعجز البيان عن لطافتها وابتلي بعذمة السلطان فسلم ببركة العلم عن آفتها وولى عظائم الأمور من تدريس المدارس والتصدر^٢ في المجالس وأطفاء التواثير بين الأشراف وحمل الرسائلات إلى سلاطين الأطراف^٣ وله تصانيف عدّة وتحريير على الكتب لا يُعرف أحد حده، منها كتاب مكارم الشريعة، وشرح العقائد (ورق ١٨٠ ب) لمولانا عضد الدين عبد الرحمن^٤، والقوانين في المنطق وغيرها، فاتت أمانته فأُتت مذنته في سنة ست وثمانين وسبعمائة^٥ ودفن بسفوح الجبل حداء حظيرة السلطان^٦ رحمة الله عليهم.

١ - بـ م ، طود ، ٢ - تصحيح فاسى ، در هرسه نسخه . التصدیر ،

٣ - بـ م ، وحمل رسالات السلاطين إلى الأطراف ، ٤ - يعني قاضى عضد الدين ايجى معرف صاحب مواقف ، رجوع شود بـ ٦٧ حاشية^٧ ، ٥ - كذا في ق ، بـ م ، في سنة ... وثمانين وسبعمائة ، ٦ - مراد از سلطان بقرینه سفح الجبل ونیز بتصریح صاحب آثار هجم که عین عبارت اواند کی بعد نقل خواهد شد شاه شجاع است که بروایت اکثر مؤرخین چنانکه گذشت مانند محمود گیتی ، ومؤلفین جامع التواریخ حسنی او روضة الصفا ٤ ، ١٦٣ و حبیب السیر جزء ٢ از جلد ٣ ص ٤٢ ، و آثار عجم ص ٤٧٨-٤٧٧ بموجب وصیت خود او ویرا در یای کوه چهل مقام شیدا ز دفن کردند ، در آثار عجم ص ٤٧٨ گوید ، در بعض از کتب دیده ام نوشته اند بهاء الدین عبدالصمد نامی که از علماء راسخ بوده و تصنیفانی دارد از جمله کتاب مکارم الشريعة وقوانين در منطق و او نیز در سنہ مذکوره [٧٨٦] وفات کرده برابر قبر شاه شجاع قریب بکوه دفن است آیین فقیر قطعه از سنگ او را یافتند که در صحراء افتاده بود « - انتهى - »

٣١٥- الشیخ مشرف الدین مصلح بن عبد الله

السعدي الشيرازي^۱

كان من افضل الصوفية المجاوريين في بقعة الشیخ الكبير ابی عبدالله^۲
 رحمة الله عليه ذات حظٍ تامٍ من العلوم ونصيبٍ وافرٍ من الآداب مرتاحاً مجاهداً للنفس
 قد فتح الله تعالى عليه ابواب المعرفة من بداية امره فكانت يتكلّم في الأحوال
 المختلفة والأوصاف المتفرقة وأكثر اشعاره في واقعات الطريق وآفات السالك
 ولكلامه ظاهر يحتظى به العوام وباطن يدركه اولو الفطن والأفهام موزون
 بميزان اهل الطريقة مكونة فيه اسرار الحقيقة قد سافر^۳ البلاد وجال في الأقاليم
 وحج بيت الله تعالى مراراً مائشياً * وطاف حوله حاسراً حافياً * ووقعت له وقائع
 * ودخل بيت الأصنام بسوانٍ فكسر الصنم الأكبر بها * ورأى الشیوخ الكبار
 وادرك اولياء الله كثيراً * وصحب الشیخ شهاب الدين عمر الشهرودي وكان
 معه في السفينة^۴ وقيل كان يسقى الماء ببيت المقدس وبالبلاد الشام مدة مديدة حتى
 رأى الخضر عليه السلام فأرواه من زلال الأفضال والأنعام ولم يرجع إلى شيراز
 استقامت أحواله واعماله وادرك من السكرامة مالا يدركه امثاله ونال جاهماً فيعاً
 وعزماً منيعاً واتخذ خاتماً يطعم فيه الفقراء والمساكين ويقصده طوائف المسلمين

۱ - « الشیرازی » فقط درق موجود است ، ۲ - شماره يك از تراجم کتاب حاضر ،

۳ - رجوع شود بس ۵۰ حاشیه ۷ ، ۴ - از سناده تا اینجا درق موجود نیست ،

۵ - از سناده دوئم تا اینجا فقط درق موجود است ، ۶ - از سناده سوئم تا اینجا نیز فقط
 درق موجود است ،

يتأل روائب احسانه الخواص والعمام و يصيب من سعادت انعامه الطير والوحش
والأنعام، وجري بينه وبين الأمير اصيل الدين عبد الله^١ شيء فرأى الأمير
في منامه أن رسول الله صلى الله عليه وسلم يعاتبه على ذلك فلما انتبه جاء إلى الشيخ
فاعتذر إليه واسترضاه، ولهم كرامات جرت به الألسنة ومثلث^٢ منها الأمكانة
توفي في سنة احدى وسبعين وستمائة^٣ ودفن في صفة^٤ خانقاوه العالية^٥، ومن
جملة أبياته السائرة التيلاحظ فيها حالى وكأنه ينطق بها عن لسان^٦ عجزى
وابتهاالى:

رهى نهى برم و جارة نهى دانم بجز محدث مردان مستقيم احوال

١ - درجوع شود بشماره ۲۲۹ از تراجم کتاب حاضر.

٢ - تصحيح قباسي، هرسه نسخه: ملا^ت، و آن غلط رسم الخطى است چه ملاً از باب منع
یمنع متعدد است بمعنى پر کردن، واگر بخواهند ازین ماده بمعنى لازمی بمعنى پرشدن
که فقط آن مناسب مقام است استعمال کنند باید در مورد ما نخون فیه یا « مثلث » بصیغه مجھول
آورند یا « میلت » بفتح میم و کسر لام از باب علم یعلم، و در هر دو صورت باید این کلمه را بپیش
« میلت » یعنی همزه را بصورت یاه نویسته چنانکه ما تصحیح کرده ایم نه « ملا^ت » بصورت
الف، - ٣ - چنین است این تاریخ وفات در هرسه نسخه بدون اختلاف،

٤ - از این کلمه « صفة » تا آخر کتاب درم موجود نیست زیرا^گ که ورق اخیر این نسخه افتاده است،
صفة بضم صاد مهمله و تشديد فاء بمعنى پیش دالان است (متنه الارب) و در لسان العرب
گوید: « و صفة البنيان شبه البهلو الواسع الطويل السمك ، انتهى ، ولی متأخرین کلمة صفة را
فالبا بمعنى « سگو » بمعنى تختگاه و بلندی که بر دو طرف در خانه از پیرون و میان بافها و پای
درختان بزرگ سایه دار برای نشستن بر آن سازنده (برهان) و عربی آنرا مصطبه و مسطبه
گویند؛ در محيط المحيط گوید: « والصفة عند المؤذين مصطبة مرتفعه ضيقه »، و در متن حاضر
علوم نیست مؤلف این کلمه را در کدام یا که ازین دو معنی استعمال کرده است، -

٥ - درجوع شود بص ۳۳۱ حاشیه ٤، - ٦ - کلمه « لسان » را در پ ندارد.

مگر که صدر نشینان بارگاه قبول نظر کنند به بیچارگان صفت نعال^۱
 فرجة الله عليهم اجمعین وصلی علی خیر خلقه محمد
 وآلہ اجمعین الطیبین
 الطاهرین والحمد لله
 رب العالمین.^۲

پیاپان رسید طبع این کتاب در روز شنبه هفدهم دیسبت سنه هزار و سیصد و
 شصت و شش هجری قمری مطابق ۱۴۲۶ خرداد سنه ۱۴۲۶ هجری شمسی در مطبوعه
 مجلس، طهران.

- ۱ - این دویست از یکی از قصاید معروف سعدی است در پنه و موعظه که مطلع آن اینست:
 توانگری نه بمال است پیش اهل کمال که مال تا اب گور است و بعد از آن اعمال
 من آنچه شرط بلاغست با تو میگویم تو خواه از سخنه پندگیم و خواه ملا
 جمله از فرجة الله تا اینجا بطبق نسخه ق است، در بیجای آن جنین دارد:
- ۲ - فرجة الله عليهم اجمعین والحمد لله رب العالمین وصلی الله علی سیدنا وشفیع ذنوبنا محمد وآلہ و
 عترته الطیبین الطاهرین وصحابتہ الـکرمین ونایعیم باحسان الی یوم الدین والحمد لله رب العالمین
 اولاً و آخرأ انتهي، - تمام شد تصحیح و تحسیه این کتاب بقلم کاتب این سطور محمد بن
 عبدالوهاب بن عبدالعلی قزوینی در روز جمعه سوم جمادی الآخرة سنه هزار و سیصد و شصت و شش
 هجری قمری مطابق چهارم اردیبهشت سنه هزار و سیصد و پیست و شش هجری شمسی در بلده طهران
 حفت بالاً من والأمان در منزل خود در کوچه چم خیابان حشمه الدوّله از محلات شمال غربی طهران،

حواشی و اضافات

بقلم محمد بن عبدالوهاب فزوینی

ص ۵ س ۱ - چنانکه از متن این صفحه وحاشیه رقم ۱ واضح میشود نام کتاب حاضر بطبق دو نسخه قدیمی ق ب شدالازار فی خط الاوزار عن زوار المزار بوده است و بطبق نسخه جدیدتر م فقط المزارات یا کتاب المزارات، و بهمین جهت است که در کتب متأخرین مانند فارسنامه ناصری و آثار عجم و طرائق العقائی و غیرها که مطالبی از این کتاب نقل کرده اند گاه آنرا با اسم کتاب المزارات یا کتاب مزارات شرارز نام برده اند و گاه با اسم شدالازار،

ص ۱۵ حاشیه ۴ - ابن الجلاّء در این حاشیه ما بتبع صاحب قاموس کلمه «الجلاّء» نام پدر صاحب ترجمه را که بالام مشدّده والف مدوده است ما بالام مشدّده والالف مقصوره ضبط کرده ایم و عین عبارت صاحب تاج العروس دا نیز در بن خصوص نقل نموده ایم، ولی بعدها در نتیجه تبع یافته بر ما بسیار قطع و یقین محقق و واضح شد که ضبط صاحب قاموس بكلی غلط فاحش و اشتباه محض با عباره اصح طغیان قلم است ازا و صواب در ضبط این کلمه «الجلاّء» بجهه مفتوحه ولام مشدّده والالف مدوده است بصیغه مبالغه از جلا بجلو یجلاء که معنی جلا دادن آینه و شمشیر و زدن زنگ آنها و سقل دادن آنهاست، و جلاه ضبط مذکور چنانکه گفتیم بصیغه مبالغه یحرف و صنایع است از آن ماده معنی کسی که حرفة او جلا داده شمشیر و آینه و امثال آنهاست، قال الزمخشی فی اساس البلاغة «وجلا الصیقلُ الشیفُ والمرآةِ جلاهُ و مرآةُ مجلولةٍ وسيفٍ عند الجلاهُ» [باللام المشدّدة والالف الممدوحة بضبط القلم]، و قال فی اقرب الموارد «والجلاهُ» [بالضبط المذکور بالقلم] مبالغة

الجالي اي الذي يكشف الصدأ » ، و قال السمعانى فى الانساب (١) ورق ١٤٦ الف : « الجلاء بفتح العجم و تشديد اللام الف [و في آخرها الهمزة] هذا اسم لمن يجعلو الاشياء الحديدية (٢) كالمرآة والسيف وغيرهما ، و اشتهر بهذه النسبة [ابو] عبدالله احمد بن يحيى الجلاء البغدادى تزيل الشام كان ممّن سكن الرملة صحب ذا الثون المصرى و ابا تراب التخشبى و اباه يحيى الجلاء و كان ابو عمرو بن نجيف يقول ان في الدين ثلاثة من ائمة الصوفية لا رابع لهم ابو عثمان [الحيرى] بن يسافور والجندى ي بغداد و ابو عبدالله بن الجلاء بالشام و مات فى رجب سنة سبع و ثلاثمائة ، - و ابوه يحيى الجلاء صاحب بشربن الحارث [الحافى] و حكى عنه و كان عبداً صالحأ وروى عنه احمد بن مسروق قال الدّقى (٣) قلت لا بن الجلاء لم سمّى ابوك الجلاء فقال ماجلا ابى سيفاً قطّ و ما كان له صنعة كان يتكلّم على الناس فيجعلو القلوب فسمّى الجلاء » انتهى ، و قال ابو نصر السراج الطوسي في كتاب اللّمع ص ١٨١ : « سمعت الدّقى (٤) يقول قيل لا بى عبدالله بن الجلاء رحمة الله تعالى لم سمّى ابوك الجلاء فقال ما كان بجلاء يجعلو الحديد و لكن كان اذا تكلّم على القلوب جلاها من صدا الذنوب » ، وقال ايضاً في ص ٣٧٣ : « سئل ابن الجلاء لم سمّى ابوك الجلاء فقال ما كان بجلاء الحديد ولكن كان اذا تكلّم على القلوب جلاها من صدا الذنوب » انتهى ، و قال الخطيب في تاريخ بغداد ج ١٤ ص ٢٠٤ في ترجمة يحيى الجلاء ابى صاحب الترجمة الحاضرة : « بلغنى عن محمد بن مأمون البلخي قال سمعت ابا عبدالله الرازى يقول سمعت الرّقى (٥) يقول قلت لا بن الجلاء لم سمّى ابوك الجلاء فقال ماجلا ابى قطّ شيئاً وما كان له صنعة قطّ و كان يتكلّم على الناس فيجعلو القلوب فسمّى الجلاء » انتهى ،

١ - ابن فصل منقول از انساب معانی چاپ هکس او قاف گیب با کتاب الامع و حلیة الـ ولیاه و تاریخ بغداد مقابله شده و افلاط و تصعیفات نسخه هکسی باستعانت دو مأخذ مذبور تصعیج گردیده است ، ٢ - تصعیج قیاسی ، و في الاصل ، الحديدية ،

٣ - کذا في كتاب اللّمع من ١٨١ بالدار المهملة ، وفي تاريخ بغداد ج ١٤ ص ٢٠٤ « الرّقى » ، المـ ١ـ المهملة ، و في الاصل اعنی الانساب المطبوعة « قطني الدقني » (کذا) ، -

٤ - انظر العاشرة السابعة ، ٥ - انظر العاشرة رقم ١ ، -

و قال ابن عساکر فی تاریخ دمشق ج ۲ ص ۱۱۲ : « و قیل للجلاء [صح :
لابن الجلاء] اکان ابوک يجعلو المرايا و السیوف حتی سُمی الجلاء قال لا ولكن کان
اذا تکلم على قلوب المؤمنین جلاها و فی لفظ هاجلا ابی شيئاً فقط و لکنه کان یعظ
الناس فیقع الوعظ فی قلوبهم فسمی جلاء القلوب » اتهی ،

و چنانکه ملاحظه میشود جمیع این نصوص متقدّمه منقوله از ثقات لغویین و
مورخین مانند ابونصر سراج و زمخشیری و سمعانی و خطیب بغدادی و ابن عساکر در
نهایت وضوح صریح است در اینکه جلاء بمعنى کسی بوده که شغل او و حرفه او
جلا دادن اشیاء فلزی از قبیل شمشیر و آینه (۱) و امثال آن و زدودن زنگ آنها
و صیقل زدن آنها بوده است منتهی در مورد لقب پدر صاحب ترجمه این کلمه بمعنى
مجازی آن بمعنى جلا دهنده قلوب و زداینده زنگ کنایه از دلها استعمال شده
است ، و باین معنی یعنی جلا دهنده فلزات از ماده جلا یجعلو جلاء باستقراء کتب
لغت هیچ صفتی نیاهده است جز جلاء بر وزن فعال مشدّدة العین بصيغه وبالغه حرف
و صنایع کما تقدم عن اساس البلاغة و اقرب الموارد ، و از طرف دیگر از اوضاع
واوضحات است که صيغه وبالغه بر وزن فعال از افعال نافع بالضرورة بالف
محدوده است مانند بناء و سقاء و حذاء و مشاء و شواء و وشاء و فراء و امثال ذلك و
محال است که هر گز بالف مقصوره باشد یعنی مانند جلاء بضبط صاحب قاموس چه
در آنصورت وزن آن فقل خواهد بود بفتح فاء و فتح عین مشدّده بر وزن بقیم و این
وزن اصلاً و مطلقاً در کلام عرب نیاهده است نه در اسماء و نه در صفات و از اوزان
مخصوصه کلمات اعجمیه است مانند بقیم و شلم یا اسماء منقوله از فعل مانند شمر و
پذر و عشر و خصم اعلاماً چنانکه در کتب نحو مشروح بان شده است (۲) و نمیتوان
فرض نمود که شاید جلاء بالف مقصوره (یعنی آن نحو که صاحب قاموس ضبط نموده)
بر وزن فعلی باشد مانند رضوی و سکری و دعوی نه بر وزن فقل مانند بقیم
و شمر . الخزیرا که در آنصورت واضح است که استفاق جلاء با جلی از ماده حمل مضاعف

۱ - یعنی آینه فلزی که در قدیم از آهن صیقل زده می ساخته اند ،

۲ - رجوع شود از جمله بشرح رضی بر کافیه در باب غیر منصرف در مبحث وزن فعل ،